حرکات موزون

املت داخلی

مهدی استاداحمد

می‌رسد گه از ره اعجاب شدید
می‌شود ایجاد چون شغلی جدید
فی‌المثل دارد تعجب نیز خب
حرفه دلالی قوطی رب
ارتزاق از قوطی رب می‌کند
واسطه، آدم تعجب می‌کند
قوطی رب را خودت تولید کن
واردات جای رب زشت است چون
املت تولید داخل بهتر است
شمه‌ای از دستپخت مادر است

نشست روز

شب سرهنگ جلیل بزرگمهر

از جمله خوشنام‌ترین حقوقدان‌های تاریخ معاصر ایران سرهنگ جلیل بزرگمهر است. به‌خصوص در وکالتی که بابت دفاع از دکتر مصدق به عهده گرفت. در شب سرهنگ جلیل بزرگمهر که در ساعت ۵ بعدازظهر سه‌شنبه بیستم آذر در تالار فردوسی برگزار می‌شود، ناصر تکمیل همایون، شیرین بزرگمهر و هوشنگ گلمکانی سخنرانی می‌کنند سپس مستند «وکیل عاشق» به نمایش درمی‌آید. بزرگمهر در دادگاه نظامی، وکالت تسخیری دکتر محمد مصدق را بر عهده گرفت. اما در اندک مدت، چنان اعتماد موکل خود را جلب کرد که در دادگاه تجدیدنظر از طرف خود دکتر مصدق به عنوان وکیل مدافع برگزیده شد.

اعتماد
info@etemadnewspaper.ir
www.etemadnewspaper.ir
آیین‌نامه اخلاق حرفه‌ای روزنامه اعتماد را در سایت بخوانید

■ صاحب امتیاز و مدیرمسوول: الیاس حضرتی
■ جانشین مدیر مسوول و رییس شورای سیاستگذاری: بهروز بهزادی
■ سردبیر : سیدعلی میرفتاح
■ معاون اجرایی: حجت طهماسبی
■ مشاور مدیر مسوول: محمد حضرتی
■ رئیس سازمان آگهی ها: علی حضرتی
■ نشانی: خیابان ستارخان، خیابان کوثر دوم، بن بست مینو
■ تلفن خانه: ۶۶۱۲۴۰۲۵ - ۶۶۱۲۴۰۲۴ ■ نمابر: ۶۶۱۲۴۰۲۱
■ توزیع: نشر گستر امروز ■ تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰
■ چاپ: نشر روزتاب ■ تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶

■ اذان ظهر: ۱۱/۵۷ ■ غروب آفتاب: ۱۶/۵۱ ■ اذان مغرب: ۱۷/۱۱ ■ اذان صبح فردا: ۵/۳۵ ■ طلوع آفتاب فردا: ۷/۰۴

یک اتفاق ساده

کیوان کثیریان

دو کلمه با رییس سازمان سینمایی

آقای انتظامی!
بدانید و آگاه باشید در دوسال گذشته سیاست‌های سرمایه‌سالار مدیر گذشته، از سینما ویرانه‌ای ساخته که سخیف‌ترین فیلم‌ها تولید شده یادر حال تولید است. سینمای ایران که به‌عنوان بخشی از سرمایه فرهنگی این سرزمین مایه مباهات بود، حالا کم کم دارد مایه سرافکندگی می‌شود. آنها که روزگاری فیلم‌های خوب می‌ساختند، حالا به‌دام تولید مبتذل‌ترین و دم‌دستی‌ترین آثار افتاده‌اند. نگاهی به اسم فیلم‌های روی اکران و در حال تولید بیندازید تا به راحتی بدانید کدام ویرانه را تحویل گرفته‌اید.
خواهش می‌کنم دو، سه روز وقت بگذارید و تمام فیلم‌های روی پرده را ببینید تا تصویری از کیفیت سینمایی که مسوولیتش را به دست گرفته‌اید، پیش چشم‌تان بیاید. پیشنهاد می‌کنم فیلم‌ها را در سینما ببینید تا بدانید سینمایی که این همه اَهِن و تلپ دارد و پول‌های آنچنانی و چندمیلیاردی دَرش جابه‌جا می‌شود نسبتش به لحاظ کمی و کیفی با مخاطب چیست و چگونه است که سینمای امروز ایران با این کیفیت نازل در این شرایط بحرانی اقتصاد کشور به یکی از پول‌سازترین صنایع برای چند نفر تبدیل شده است. به شما قول می‌دهم اگر اوضاع عوض نشود، سال آینده باذره‌بین هم نه، با تلسکوپ باید دنبال فیلم خوب بگردید. پول و گیشه و فروش، شده میزان و معیار همه چیز و فیلم‌های غیرخالتوری، حتی اگر تولید شوند هم مجالی برای اکران نمی‌یابند و حتی اگر فرصت اکران بیابند آن قدر بد و آن قدر کوتاه اکران می‌شوند که تحقیرآمیز است و کسی از آمدن و رفتن‌شان خبردار نمی‌شود.
آقای دکتر انتظامی!
در این ویرانه که تحویل گرفته‌اید، فساد بیداد می‌کند. شما که خود را طرفدار شفافیت می‌دانید همین امروز هم شروع کنید. این طوری بساط اتهام‌زنی‌ها و شائبه‌ها کم کم جمع می‌شود. مدیریت سینما آن قدر ضعیف بوده که هر کس باقاعده و قانون خودش کار دلبخواهش را کرده بدون آنکه خود را ملزم به پاسخگویی بداند؛ چه مدیر دولتی و چه غیردولتی‌ها. این طوری تکلیف پدیده‌ای که به‌پول‌های کثیف مشهور شده هم روشن‌تر می‌شود.
خوب می‌دانید که مردم، افزایش نظارت دولت بر سینما و چیزهایی شبیه این نیست. خودتان هم می‌دانید در ممالک دیگر شفافیت و پاسخگویی چقدر رایج است. آدم‌ها باید به‌ویژه در مسائل مالی مسوولیت داشته باشند و پاسخگو باشند تا فساد رخ ندهد.
آقای انتظامی
شما سال‌ها در عرصه رسانه تا بالاترین سطوح مدیریت کرده‌اید. رسانه‌های بیمار، غالبا در فضای مجازی تکثیر شده‌اند. بسیاری از فضاسازی‌ها و لجن‌پراکنی‌ها و مفاسد توسط آنان انجام می‌شود که متاسفانه مستقیم یا غیرمستقیم به برخی «جاها» و «آدم‌های» مشخص وابسته‌اند یا مستقیم و غیرمستقیم با آنان رابطه مالی ناسالم دارند. این نکته هم بسیار مهم است.
آقای دکتر!
حذف پروانه ساخت با رعایت جوانب و مراقبت از آسیب‌ها اتفاق مبارکی می‌تواند باشد. به شرطی که خالتورسازها جشن نگیرند و سینمای فرهنگی بیشتر از آن منتفع شود؛ سینمایی که در شرف نابودی است. سینما را مثل هر شغل دیگری ببینید که یک جواز کسب به افراد می‌دهند و در واقع صلاحیتش را برای آن کار تایید می‌کنند. می‌رود کارش را می‌کند تا از معیارهای نظارتی اعلام شده منحرف شود. مثل پروانه مدیر مسوولی نشریه. دیگر برای هر شماره نشریه که نباید دنبال مجوز بود. سینما را اولی این‌طور ندیده‌اند. جالب آنکه با این همه نظارت و سختگیری، وضعیت سینما شده است این! اینها مستلزم آن است که معیارهای نظارتی و ممیزی به‌طور شفاف و روشن اعلام شود و پای نظارت سلیقه‌ای کاملا قطع شود.
جناب دکتر انتظامی!
جشنواره فجر، همواره بزنگاه مهمی در سینمای ایران است. آبروی سینماست. در سال‌های اخیر آن قدر کم‌اعتبار و کوچکش کرده‌اند که نگویید و نپرسید. از انتخاب‌ها و حذف‌ها تا جایزه‌ها و تا کیفیت و کمیت برگزاری. به فکر آن هم باشید. اگر بنایتان ماندن است، لطفا شروع کنید. اگر جدی هستید موتورهای «مدیریت استراتژیک»‌تان را روشن کنید. سینما به این نوع مدیریت، سخت نیازمند است.
خلاصه کلام اینکه، گمشده سینما چند عبارت ساده است:
یک- مدیریت شجاع و توانمند و قاطع و تحول‌خواه؛
دو- شفافیت و شفافیت و شفافیت برای ریشه‌کنی فساد؛
سه- راه‌اندازی سیستم ارزیابی دقیق برای تشخیص دوغ‌ها و دوشاب‌ها؛
چهار: شیوه‌نامه. شیوه‌نامه دقیق با ضمانت اجرایی برای همه چیز و همه جا.
این نوشته می‌تواند حالا حالاها ادامه داشته باشد.

شلیک از فاصله نزدیک

سید جواد موسوی

شاملو زنده است*

انقلاب که به پیروزی رسید، نسلی از شاعران مسلمان و متعهد سربرآوردند که می‌خواستند تاریخ را از بیخ و بن دگرگون کنند. تاریخ جدید شاعر جدیدی می‌خواست. برای بیعت با تاریخ جدید باید تاریخ گذشته انکار می‌شد و در چشم شاعران انقلابی شاملو شاعر تاریخ گذشته بود؛ شاعری که با عالم قدس و شعارهای انقلاب اسلامی نسبتی نداشت. با این حال غوغای انقلاب و جنگ که فرونشست، شاملو همچنان زنده بود. بعد از جنگ شاعرانی سر برآوردند که شاملو را زیادی کلاسیک می‌دانستند. آنها می‌خواستند، پیشرو باشند و شعری که ریشه در زبان متون کلاسیک داشت دیگر به کار نمی‌آمد. چندی نگذشت که هیاهوی شاعران مدرن و پست‌مدرن بدل به خاطره‌ای در دوردست شد و شاملو همچنان زنده بود. لیبرال‌های مکش مرگ ما از راه رسیدند. همانانی که هر شاعر و خنیاگری را که صدایش بوی آزادی خواهی می‌داد با انگ چپ از دایره هنرمندان بیرون می‌دانستند و صرفا ادبیاتی را مقبول می‌دانستند که نرم و آهسته بیاید مبادا که ترک بردارد چینی نازک تنهایی‌شان. دوران آنها نیز به سر آمد و شاملو همچنان زنده ماند. راز این ماندگاری چیست؟ از من بپرسید، می‌گویم: بی‌اعتنایی به تقویم و فرمانبردار دل سودایی خویش بودن. در همان سال‌های اول انقلاب یکی از اعضای سازمان مجاهدین خلق با عتاب و خطاب به شاملو نوشت: چرا درباره کشته‌شدگان پس از انقلاب سازمان شعری نمی‌نویسد؟ یک لحظه تصور کنید شاملو در دام چنین موجوداتی گرفتار می‌آمد. چه سرنوشتی پیدا می‌کرد؟ اگر قرار بود شاملو توقع مخاطبان تاریخ مصرف‌دارش را برآورده کند نباید در آن سال‌های چپ‌زدگی شعر عاشقانه می‌نوشت و نباید در سال‌های راست‌زدگی شعرهای سیاسی می‌سرود. شاملو خوب می‌دانست در کجای جهان ایستاده است. خوب می‌دانست غوغاییان چپ و راست عمری کوتاه‌تر از سالنامه‌ها دارند که تقویم پارینه نایند به کار.
*به مناسبت سالروز تولد شاعر

تیتر مصور | کابوس جهان

الکس فالک

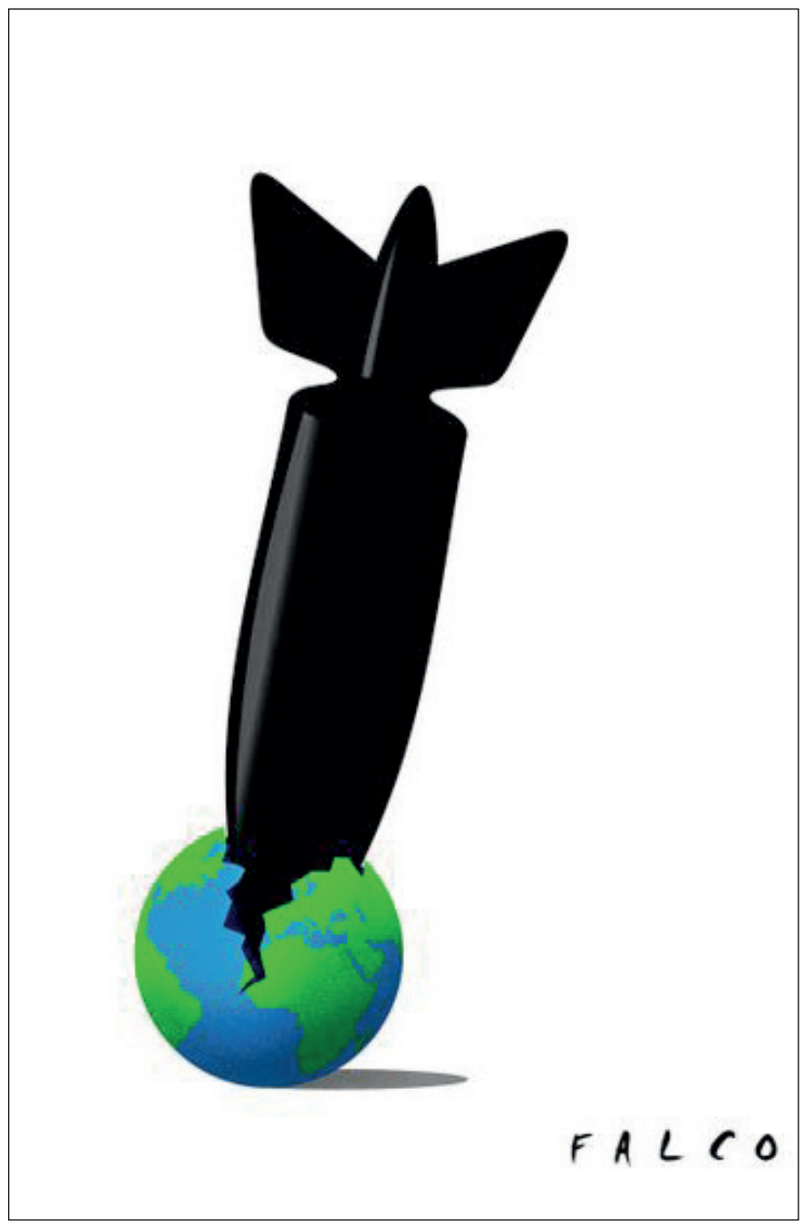

درنگ

فرهاد گوران

تباهی و عشق

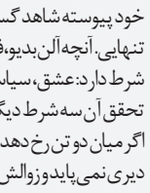

زندگی امروز چنان با اقتصاد و کالاگره خورده که جایی برای عشق و جنون باقی نگذاشته، مگر جنون مصرف. در این میان زخم ناسورِ ملال، روح و روان را می‌خورد و می‌تراشد. نخستین‌بار که خبر خودکشی یک نفر را شنیدم؛ سال ۶۵ بود. همسایه‌مان بود. جوانی ۱۸ ساله، کتابخوان و سربه‌زیر. در اوج تباهی عاشق دختری شده بود؛ عشقی ناممکن. روی دیوار کوچه‌مان آن بخش از داستان لیلی و مجنون را نوشته بود که مجنون پس از آگاهی از مرگ پدر خود به بیابان می‌رود و با درندگان و حیوانات انس می‌گیرد؛

خو کرده چو وحشیان صحرا
با بیخ نبات‌های خضرا
نه خوی ددو نه حیطه دام
با دام و ددش هماره آرام
...
درنده پلنگ وحش‌زاده
از خوی پلنگی اوفتاده

خط آن جوان تا سال‌ها روی دیوار باقی بود، کنار شعارهایی از دوران انقلاب ۵۷. آن دستخط کج و کوله را هر وقت به یاد می‌آورم خود را در شمایل کودکی می‌یابم که بهت‌زده از زمین و آسمان، دیگر حتی به صدای آژیر قرمز و پخش مکرر عادت کرده بود اما آن دیوار-نوشته هر روز در نظرش غریب‌تر می‌نمود.
مجنون، عاشقی است که پس از طرد شدن از قلمرو انسانی، وارد قلمرو حیوانات می‌شود. او تن به حیوان-شدن می‌دهد. به طبیعت بازمی‌گردد؛ طبیعت سوبژکتیو همچون اقلیمی مشترک و تمییزناپذیر میان انسان/حیوان. عشق امروزه حتی اگر نزد گونه‌ای نایاب از عاشقان به کالا بدل نشده باشد، اما هرگز آن نیروی گذشته را ندارد و مدام در معرض تهدید است. زوج‌های عاشقی را می‌شناسم که با شوری غریب زندگی مشترک را آغاز می‌کنند، اما پس از چند سال و گاه چند ماه، با هم بیگانه می‌شوند. آن نیرویی که زندگی عاشقانه را تمدید می‌کند چیزی ورای مناسبات صرفا حسی و عاطفی است؛ پس عجیب نیست اگر در میان اطرافیان خود پیوسته شاهد گسست هستم، گسستن از دیگری و پیوستن به تنهایی. آنچه آلن بدیو، فیلسوف فرانسوی، رخداد حقیقت نامیده چهار شرط دارد: عشق، سیاست، علم و هنر. چنین است که وجود عشق به تحقق آن سه شرط دیگر در ساحتی جمعی بستگی دارد؛ اگر نه حتی اگر میان دو تن رخ دهد و جان‌های فسرده، سعادت تجربه آن را بیابند، دیری نمی‌پاید و زوالش حتمی است.

نگاه آخر

جلیل الیاسی

زلزله، فقر و خشونت

در یک سال گذشته مناطق زلزله‌زده کرمانشاه شاهد بیشتر از ۶ هزار زلزله و پس‌لرزه بوده و هست که اخیرا گسل جوان و جدید دیگری نیز در آن فعال شد. اما تبعات و آسیب‌های زلزله ۲۱ آبان سال گذشته در مناطقی از استان کرمانشاه صرفا حاصل گسل‌ها و شکاف‌های زیر زمین نبود بلکه ناشی از تبعات آوارگی، گسست‌ها، تبعیض، نابرابری اجتماعی، فقر، بیکاری، طردشدگی، مرزنشینی و... در این مناطق بود.
حاصل ناکارآمدی نهادها و سازمان‌های مرتبط به امور آموزش، توانمندسازی، تاب‌آوری اجتماعی، خودمراقبتی و مدیریت بلایا و بحران بود اکنون نیز مسائل روانی و اجتماعی در سایه آمارسازی‌ها مغفول مانده و تمام توجه فقط به بعد بازسازی فیزیکی، کالبدی و آجر و آهن است و گسل روح و روان روز به روز در حال فعال‌تر شدن است.
زلزله کرمانشاه فقط خانه‌ها را تخریب نکرد بلکه تمام زندگی اجتماعی افراد بازمانده را تحت تاثیر خود قرار داد، حدود ۱۰۰ درصد افراد این مناطق دچار مشکلات روانی شده‌اند، افزایش خشونت در کمپ‌ها، خشونت علیه کودکان، بی‌انگیزه بودن در برابر مسوولیت‌های خانواده و مسوولیت‌های اجتماعی، هنجارشکنی، خشونت علیه کودکان و زنان، شب ادراری کودکان، لکنت زبان، ضعف فرهنگ کار، ناامید از زندگی و آینده، رهاشدگی کودکان، سالمند آزاری، طلاق، افسردگی، کاهش آستانه تحمل، مواردی از خودکشی و.... حاصل استرس و اضطراب شدید و فوبیای پس از زلزله است.
سوال اینجاست که چرا نهادهای مرتبط به مسائل اجتماعی و سایکولوژی این مناطق از جمله وزارت بهداشت، وزارت آموزش و پرورش، نهادهای دانشگاهی و علمی (غیر از دانشگاه تهران) هیچ اقدام منظم و سیستماتیکی برای کاهش یا جلوگیری از تبعات اجتماعی و روانی این مناطق انجام ندادند؟ و اگر هم حضور داشته‌اند مقطعی، گذرا و سطحی یا در حد غربالگری و آمارسازی بوده است.
آنچه مسلم است برای ساخت خانه‌ها زمان زیادی لازم نیست، برای ساخت اجتماعی و سایکولوژی این افراد بیشتر از ۲۰ سال کار تخصصی، آموزش، مشاوره و... لازم و ضروری است. در جریان این زلزله اغلب واحدهای تعمیری که مردم مجددا در آن ساکن شده بودند، آسیب دید و خانواده‌ها اجبارا به کمپ‌ها پناه آوردند که خود این مساله بار دیگر روح و روان مردم را هزار تکه کرد. پیش‌بینی‌ها و پیشگویی‌های افراد غیرمتخصص در حوزه زلزله و اخیرا صحبت‌های ضد و نقیض و پیشگویی خود متخصصان امر زلزله نیز به نابسامانی وضعیت افزوده است. در عین حال با افزایش بعضا چند صد برابری قیمت مصالح و... در مناطق زلزله‌زده سبب رکود و کند شدن امر بازسازی در این مناطق شده است و مردم عملا یا از ترس زلزله‌ای دیگر و یا به دلیل فقدان توان مالی و عدم کفایت وام‌ها دست نگه داشته‌اند. هزاران خانوار فقط در شهر سرپل ذهاب در کانکس زندگی می‌کنند، خانوارهایی که مستاجر بودند و یا مالک واحد تخریبی بودند جزو این کانکس‌نشینان هستند، آن دسته از روستاییانی هم که خانه‌شان تکمیل شده است به دلیل ترس از زلزله، شایعه هارپ و مشکلات روانشناختی در کانکس زندگی می‌کنند و به این ترتیب آسیب‌های اجتماعی زیر پوست شهر هر روز بزرگ‌تر می‌شود.
آسیب‌هایی که می‌توان آنها را به مسائل اجتماعی، مسائل مدیریتی، مسائل فرهنگی، مسائل اقتصادی، مسائل سایکولوژی، مسائل بهداشتی و سلامتی تقسیم کرد و در نمونه‌هایی گفت: «خشونت علیه کودکان بسیار زیاد است و ۸۲ درصد کودکان مورد مصاحبه ما مورد ضرب و شتم والدین یا اطرافیان واقع شده‌اند»، «زنان در شرایط بسیار سختی زندگی را سپری می‌کنند»، «انگیزه ادامه تحصیل بسیار پایین است. ترس و فوبیای زلزله و پس‌لرزه‌ها، تغییر ناگهانی سبک زندگی، فقدان آرامش، فقدان امکانات و توان مالی، وضعیت نابسامانی کمی و کیفی مدارس و... فاکتورهایی هستند که در کاهش انگیزه تحصیلی تاثیر گذار بودند»، «فقر چندین برابر شده است. افراد این مناطق به طرفه‌العینی تمام دار و ندار خود را از دست دادند، آنچه مایه آرامش بود بر سرشان آوار شد و اکنون روز به روز میزان بدهی‌شان به دولت بیشتر و بیشتر می‌شود»، «اعتیاد و توزیع مواد مخدر بسیار بالا رفته است»، «سرقت به یک امر روزمره تبدیل شده است»، «افزایش خشونت به تهدیدی برای کل افراد مناطق زلزله‌زده کرمانشاه درآمده»، «بیماری روانی، یأس از زندگی و ناامیدی نسبت به آینده روزبه‌روز افزایش پیدا کرده»، «تحولات و مسائل پسازلزله، افراد مناطق زلزله‌زده کرمانشاه را دچار تاخر فرهنگی کرده است»، «طلاق به شدت افزایش پیدا کرده است» و... و در یک کلام ما شاهد نابسامانی اجتماعی-روانی در مناطق زلزله‌زده هستیم.

جامعه‌شناس و امدادگر زلزله‌زدگان کرمانشاه

متن در حاشیه

استانداردهای دوگانه؛ بلای جان ما

کاوه فولادی‌نسب

همین اول کار بگویم که من با هیچ شکلی از خشونت موافق نیستم؛ می‌خواهد خشونت جسمی باشد یا کلامی یا جنسیتی. هر نوعی از خشونت، به هر بهانه‌ای که باشد - چه از طرف خودی‌ها، چه از طرف غیرخودی‌ها و چه حتا از سوی نخودی‌ها- محکوم است و نشانه بدوی‌گری و ناتوانی از گفت‌وگوی انسانی و شرافتمندانه. ناسلامتی داریم در هزاره سوم پس از میلاد مسیح زندگی می‌کنیم، قرن‌هاست قرون وسطی را -دست‌کم در بخش زیادی از کره زمین- پشت سر گذاشته‌ایم و رنسانس و انقلاب صنعتی و چه و چه داشته‌ایم و ادعای پیشرفت و توسعه و فلان و فلان‌مان هم که گوش فلک را کر کرده.
خیلی مسخره است که در زمانه ذرات بنیادی و اینترنت 5G و روبات‌های انسان‌نما، هنوز هم کسی بخواهد از چوب و چماق و پنجه‌بوکس و گاز اشک‌آور برای آرام کردن مخالفانش یا فهماندن حرفش به دیگران استفاده کند. از این حیث آنچه در هفته‌های اخیر در فرانسه رخ داده، نه‌تنها محکوم است، که اصلا تراژدی تمام‌عیاری است از ناکارآمدی دموکراسی کلاسیک و رفتنش به سمت شکلی از میلیتاریسم. اینکه به پلیس و نیروهای آموزش‌دیده امنیتی اجازه بدهی مثل نقل و نبات گاز اشک‌آور به سوی مردم بیندازند و گلوله پلاستیکی به طرف‌شان شلیک کنند، گیریم در قیاس با رفتار وحشیانه امثال قذافی تلفات خیلی خیلی کمتری داشته باشد، اما از نظر ماهوی تفاوت چندانی با آن ندارد. همان‌طور که بالاتر گفتم، چنین رفتاری به‌کلی محکوم است و هیچ جایی برای دفاع ندارد.
اما یک پدیده دیگری وجود دارد که خیلی خطرناک‌تر از این توحش سازمان‌یافته خوش‌آب‌ورنگ مدرن است: استانداردهای دوگانه؛ چه این‌وری باشد و چه آن‌وری. مانده‌ام چطور رسانه‌هایی که رویدادهای مشابه را در کشور خودشان یا سرزمین‌های دوست و رفیق‌شان نادیده می‌گیرند، این روزها در هر بخش خبری‌شان فیلم‌های مفصلی از درگیری‌های فرانسوی‌ها را نشان می‌دهند و محکوم می‌کنند، یا چطور بعضی فعالان اجتماعی، سیاسی یا مدنی که در فلان رویداد سیاسی-اعتراضی، مدام حکومت و نیروهای امنیتی کشورشان را نقد می‌کنند و از این راه، خودشان را کنار مردم قرار می‌دهند، حالا اسم معترضان فرانسوی را می‌گذارند پوپولیست و اغتشاشگر و می‌گویند اینها بهتر است بروند بنشینند توی خانه‌شان.

ایرانشهر

راهی بزرگ به سوی گردشگری پایدار

مهدی نوابی

از دیرباز جست‌وجوی ستارگان و کشف آسمان از علاقه‌های جدانشدنی بشر بوده و این علاقه امروز هم وجوه متنوع و گوناگونی یافته است. یکی از فعالیت‌های جذابی که از گذشته وجود داشته و امروز سر و شکل اقتصادی و ویژه‌ای پیدا کرده است، گردشگری نجومی است. گردشگری نجومی یکی از زیرشاخه‌های گردشگری طبیعی است که یکی از اهداف مسافران در آن جست‌وجوی آسمان شب به عنوان طبیعتی فراموش شده است. مسافران در این نوع از گردشگری از شهرها و آلودگی‌های نوری دور می‌شوند تا به آسمانی صاف و به دور از آلودگی و با افق باز دست پیدا کنند. از دیگر اهدافی که می‌توان برای گردشگری نجومی درنظر گرفت، شرکت کردن در رویدادهای نجومی است. رویدادهایی مانند خورشید گرفتگی‌ها که به خاطر آن مسافران و علاقه‌مندان به کشورهای مختلف که شرایط بهتری برای رصد دارند، سفر می‌کنند. نوع دیگر گردشگری نجومی نیز بازدید از مکان‌هایی است که به نوعی با نجوم و ستاره‌شناسی در ارتباط هستند. مکان‌هایی مانند رصدخانه‌ها یا سازه‌های معماری نجومی سنتی که برای علاقه‌مندان به علم یا حتی تاریخ بسیار جذاب است. گردشگری نجومی و جست‌وجوی ستارگان کمک بسیاری به توسعه پایدار می‌کند. مسافران در این نوع سفر، به‌دنبال آسمان تاریک هستند. مادر شهرهای بزرگ به‌دلیل وجود منابع نوری فراوان و تا حد بسیار زیادی غیراستاندارد، آلودگی نوری فراوانی داریم و این یعنی علاقه‌مندان به یافتن آسمان تاریک باید به مناطق حاشیه‌ای و روستاها و دور از شهرها سفر کنند. این یک فرصت بسیار مغتنم است و به سادگی می‌تواند به گردشگری روستایی و توسعه اقتصاد روستا کمک کند. مسافرانی که به روستاها سفر می‌کنند نیازمند محلی برای اقامت و خورد و خوراک و دیگر خدمات هستند و این یعنی اگر روستاها و مناطق دورافتاده به درستی برای ساختن اقامتگاه‌هایی ساده و شاید حتی تجهیز اولیه اقامتگاه‌ها به امکانات مورد نیاز گردشگران نجومی هدایت شوند، بتوان با بازاریابی مناسب مسافران را به این مناطق جلب کرد. این شاخه از گردشگری طبیعی در ایران کمتر به‌طور حرفه‌ای مورد توجه و فعالیت قرار گرفته است و نگارنده به عنوان یک منجم آماتور و نیز یک فعال گردشگری توجه سرمایه‌گذاران و علاقه‌مندان را به فعالیت در این حوزه جلب می‌کند. امید است که با افزایش توجه‌ها و نیز کاهش آلودگی نوری در سطح شهرها و همین‌طور حاشیه شهرها بتوانیم مکان‌هایی را برای رصد آسمان شب برای علاقه‌مندان آماده کرده و در کنار تجهیز اقامتگاه‌های روستایی، مسافران زیادی را از داخل و خارج از کشور برای دیدار از آسمان زیبای ایران جذب کنیم.

هشتگ روز

#احمدرضا دالوند

خداحافظی با مرد شیک‌پوش و خوش‌سلیقه روزنامه‌ها

روز دوشنبه ۱۹ آذر ماه احمدرضا دالوند، گرافیست، منتقد هنری، پژوهشگر و نویسنده مطبوعات بعد از تحمل دوره‌ای بیماری در منزلش درگذشت. بسیاری از دوستان و همکاران او هشتگ «احمدرضا دالوند» را داغ کردند و درباره او نوشتند. آنچه می‌خوانید منتخبی از نوشته‌های این هشتگ است:
«خیلی دلم سوخت احمدرضا دالوند هم رفت. الان دیدم فقط ۶۰ سال داشت. در مرکز رسانه هم استادمان بود. طراح و گرافیست کلی از روزنامه‌ها بود. مرگ از آنچه فکر می‌کنیم به ما نزدیک‌تر است خیلی نزدیک»، «ای داد... قلب‌مون هزار تیکه شد. احمدرضا دالوند نه فقط مدیر هنری و گرافیست و دبیر طرح و کاریکاتور برترین مطبوعات بود که کار تونیستی درجه یک نیز بود. مرگ همچنان از اهالی طنز قربانی می‌گیرد.»، «سال‌ها بود قرار بود نمایشگاه بذاری از کارتون‌های آقای دالوند، پس کجا رفتی؟»، «دیروز رفته بود خونه جدید، خوشحال بود، می‌خواست یک اتاقش را گالری آثارش و در اتاق دیگرش کارهای جدیدتر طراحی کند، اما همه حضورش در آن خانه کمتر از هفت ساعت شد.»، «خداحافظ آقای دالوند»، «دوست ندارم باور کنم. مگر هنرمندها هم می‌میرد! در گذشت احمدرضا دالوند داغ سنگینی برای اهالی هنر و مطبوعات است. روحش شاد و یادش گرامی»، «بیمار رو روی چه حسابی مرخص می‌کنند از بیمارستان؟ یعنی قطع امید که می‌کنند میگن ببرید خونه راحت بمیره؟ یا نه، میگن حالش مساعدتر شده، میشه توی خونه نگهداری کرد؟ مرخصش کردند، رفته خونه، ساعت دوی شب حالش بد شده و تمام!»، «احمدرضا دالوند هم رفت. بعد از بهمن جلالی دومین استاد در مرکز رسانه بود که رفت. ۱۵ سال پیش شاگردش بودم. می‌دانم خیلی از روزنامه‌نگاران امروز مدیون او هستند. او طراح و گرافیست کلی از روزنامه‌ها و مجله‌های ایران بود. حیف از نبودن چنین مرد ارزشمند، باسواد و متواضع. حیف.»، «حالا بعد از استاد حسین قندی؛ جای منتقد؛ طراح و گرافیستی که تمام این سال‌ها به اصول خودش وفادار ماند و همرنگ بی‌رنگی زمانه نشد برای همیشه خالی خواهد بود. حالا ما مانده‌ایم و خاطرات میدانی که دیگر نامش هم جوانان نیست.»، «اوایل دهه ۸۰ احمدرضا دالوند آمد روزنامه ایران برای تغییر گرافیک. قبلش با «جامعه» انقلاب کرده بود. شیک پوش، احساساتی و خوش‌مشرب بود. «ایران» را به یکی از زیباترین روزنامه‌های فارسی آن روزها تبدیل کرد. صفحات ساده و چشم‌نواز با نقش‌های منحصربه‌فرد که خودش کشیده بود. نظیر نداشت.»، «یه بار وسط یه گپ و گفت در روزنامه طبق یه عادت همیشگی ازش پرسیدم اگه قرار باشه یه توصیه کنید که تو کار رسانه به دردم بخوره چی می‌گید؟! یه چند لحظه‌ای فکر کرد و با یه خنده تلخ گفت: «خودت باش و پوستت رو کلفت کن، اینجا خیلی سخته تا آخرش طاقت بیاری» «روحت شاد احمدرضا دالوند»، «مرد بارونی‌پوش و خوش سلیقه روزنامه(ها) مون رفت!» و «آنهایی که از نزدیک هنرمند تواناو انسان شریف‌ونازنین رافهم کرده‌اند، می‌دانند چه گوهری دیگر نیست».

عکس نوشت

خبرگزاری مهر با مجموعه تصویری به نام «سامان‌سرای زنان کارتن‌خواب» از زندگی زنانی گزارش داده که توسط مددکاران به‌جای کارتن‌خوابی در خیابان به مراکزی امن منتقل می‌شوند. مهر در این گزارش نوشته است: «سامان‌سرای لویزان در منطقه چهار تهران با گنجایش ۱۵۰ نفر به صورت دایم و شبانه روزی پذیرای زنان آسیب دیده است». عکسی که می‌بینید از این مجموعه انتخاب شده است.